

# مردی از خویش پروین آید و کاری بکند

مروزی بر مبحث اصلاحات در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و ایران

موسی نجفی

اندیشه اصلاح‌گری را می‌توان تا دور دست‌ترین افق‌های تاریخ در نظر گرفت و آن را هم‌زاد با خلقت آدمی انگاشت. بر اساس این تلقی، اصل هبوط آدم (ع) به زمین بر مبنای اصلاح‌گرانه در جوهره تکامل انسان استوار است و ارسال رسولان و پیشوایی معصومان (ع) همگی بر همان مینا و در همان محور ترسیم شده است.

«اصلاحات» واژه و اندیشه‌ای بس شگرف و ریشه‌دار است که گویی می‌توان آن را گوهر نهانی ادیان نامید؛ به ویژه قاموس تشیع را در عین غمباری و خون‌آلودی‌اش به عمیق‌ترین ریشه‌های سبز رستگاری وصل کرده است. اندیشه اصلاحات در فرهنگ شیعی، که از خطبه فاطمیه (س) آغاز شد و تا ظهور مصلح کل ادامه دارد، یکی از عمیق‌ترین مفاهیم انسانی است که می‌تواند گسترده‌ترین آثار رهانی‌بخش عالم را فراروی این‌ها بشر بگذارد؛ اما هر چه تاریخ از مبدا نبوت و عصمت فاصله گرفت، اصالت‌ها و رسالت‌های اندیشه اصلاح نیز تیره‌تر و مخدوش‌تر شد. تا به امروز که اندیشه اصلاحات برای دست‌یازیدن به میوه‌های کمال، ولی خوش‌اماب رفورمیسم غرب، می‌رود تا دست‌از ریشه‌های حیات خویش سست و در گهرو دار خاک و آسمان معلق بماند.

بررسی تحول اندیشه اصلاح‌گری در اسلام و به ویژه رسوخ تعابیر و مفاهیم سکولار منبث از تحولات دینی مسیحیت در آن، می‌تواند مشعلی در راه نهضت‌شناسی برافروزد و ما را در فهم اندیشه‌های معاصر یاری دهد. آنچه پیش رو دارید متن سخنرانی دکتر موسی نجفی استاد و محقق علوم سیاسی، در جمع دانشجویان دانشگاه‌های تهران است که به همین منظور تقدیم می‌شود.

## مقدمه

وقتی به نیروهای سیاسی فعال در جامعه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مردم، دولت روحانیت و منورالفکرها عناصر عمده آن هستند که در عین حضور در یک مجموعه، از نظر تعامل و تفکر و هویت تاریخی با یکدیگر فرق دارند.

از نظر سیر تاریخی، روحانیت همان روحانیت دوره صفویه به بعد است، فرق زیادی نکرده. نمی‌توانیم بگوییم یک چیز دیگری شده است. البته به خاطر طرح مسائل جدید، اجتهادها بیشتر شده، ولی ماهیت آن تغییر بنیادین و عمده‌ای نداشته است. روشنفکری هم در طول نوبست سال گذشته، تقریباً یک جریان واحد به نظر می‌رسد، البته مسائلی بیشتر شده و امروزه هم به شکل ایدئولوژی در آمده است. از میرزا ملکم خان و فتحعلی‌آخوندزاده این ایدئولوژی متبلور شده تا رسیده به میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و بعد فروغی و متفکران دوره رضاخان. اینها زیاد فرقی نکرده‌اند؛ حتی شاید بتوانیم بگوییم بعضی از آنها از امروزی‌ها روشنفکرتر (به معنای غربی آن) هم باشند. این دو جریان -روحانیت و روشنفکری- و هر چند که عمرشان بیشتر شده، ولی ماهیتاً تغییر عمده‌ای در آنها صورت نگرفته است. از طرف دیگر حاکمیت و دولت تحولات بیشتری داشته و از نظام سلطنتی موروثی و موناشرسی در صفویه، زندیه، قاجاریه و پهلوی به جمهوری اسلامی تغییر یافته

است. ماهیت و کیفیت مردم هم خیلی دگرگون شده؛ مردم از رعیتی پادشاهان به یک حاکمیت و اراده تفوق یافته رسیده‌اند. هم آگاهی مردم بسیار بیشتر شده و هم ایمان و اعتقادات دینی آنها نسبت به دوره‌های گذشته عمیق‌تر و قوی‌تر شده است؛ البته در برخی جنبه‌ها هم ضعف یا گسست فرهنگی در میان مردم وجود دارد، که این نوسانات فرهنگی مردم کاملاً طبیعی است و همیشه وجود داشته.

## دو محور شناخت فکری تاریخی در ایران

ابتدا باید موضوع اصلاح‌گری را بر اساس محورهای تاریخی خودمان، یعنی «محور هویت» و «محور غربی» بررسی کنیم تا ببینیم این بحث به کجا می‌رسد. این دو محور در تمام جریان‌های تاریخ ایران خود را نشان می‌دهند. یک نفر واژه اصلاح‌گری را با آن هویت ۵۰۰ ساله یا حتی ۱۴۰۰ ساله نگاه می‌کند و یکی هم بدون آن نگاه می‌کند؛ ما در تاریخ ایران یک سلسله واژه‌هایی داریم که می‌توانیم آنها را مشترک لفظی در ادبیات سیاسی و اجتماعی بنامیم. این واژه اصلاح‌گری هم بیش از این که بار اصیلش را برساند، هم در فرهنگ غربی و هم در فرهنگ اسلامی معنای خاصی می‌دهد. بعضی از این واژه‌های مشترک لفظی سیاسی و اجتماعی دقیقاً از بطن فرهنگ اسلامی معنا می‌گیرند و بعضی دیگر، ترجمه‌ای از فرهنگ اسلام و ایران هستند.

مثلاً لفظ مشروطه که اولین بار در تاریخ ما مطرح شد برای ایرانی‌ها غریب بود و در فرهنگ ما اصلاً تعریف شده نبود. وقتی آمدند بحث قانون اساسی یا کنستانتسیون را مطرح کردند کسی نمی‌دانست یعنی چه! گفتند این را به مشروطه ترجمه می‌کنیم. سر این هم خیلی دعوا شد که مشروطه یعنی چه؟ عده‌ای می‌گفتند این از شرط عربی است و عده‌ای هم می‌گفتند از لاشارات فرانسه است. خیلی فرق داشت که ریشه آن از شرط عربی باشد یا لاشارات فرانسه. سر این موضوع از اول اختلاف به وجود آمد. خب این واژه‌های است که از دل فرهنگ ما نبود.

برای همین هم یکی از علمای تبریز به شوخی گفته بود مشروطه نمی‌خواهیم، ولی کنستانتسیون می‌خواهیم. به او گفتند چه فرقی می‌کند گفته بود ما آخوندها وقتی چیزی را به این واژه‌های شرط، شرط و هو شرط و این باب‌های عربی می‌بریم، چیزی از آن نمی‌ماند؛ فرنگی آن را می‌گوییم که دست‌کم معلوم باشد چه چیزی است. یکی دیگر از واژه‌های مشترک واژه آزادی است؛ به این معنا که کسی نفهمید دمکراسی چگونه به آزادی یا آزادی‌طلبی ترجمه شد. واژه‌های دیگری هم که امروز ترجمه می‌شوند و برایشان در فرهنگ خودمان معادل‌سازی می‌کنیم، معلوم نیست دقیقاً درست باشند؛ مثل سکولاریسم، یا تولرانس که منارا ترجمه شده است. منارا در فرهنگ ما یک چیز مثبت است، در حالی که تولرانس در فرهنگ غربی دارای یک بار منفی است.

مرحوم آل احمد در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکری» به همین اعتراض می‌کند و می‌گوید: انتلکتوال را بیخود منورالفکر ترجمه کردیم. مگر فکر هم تاریک می‌شود؛ مثل این که بگوییم خورشید تاریک. خب خورشید همیشه نور دارد. فکر، هیچ‌وقت تاریک نیست که بخواهیم بگوییم منور است. اصلاً ترجمه اشتباه بود. باید معنی می‌کردیم فرزانه، هوشمند. بنابراین وقتی گفتیم منورالفکر، یک گروه مقابل آن پیدا شد تاریک فکر. ما در تاریخمان کوتاه فکر داشتیم، منورالفکر و تاریک فکر

نداشتیم. ترجمه اشتباه بوده است. حالا عده‌ای آمده‌اند که برای واژه‌های تازه، معادل فارسی می‌سازند و معلوم نیست این معادل‌ها در فرهنگ ما ترجمه واقعی هست یا خیر؟ آن سیر را دارند یا ندارند؟ بعضی واژه‌ها هستند که در دل واژه‌های قرآنی وجود دارند. یکی همین بحث اصلاح است. اصلاح از مشروطه توسعه آزادی، مدارا، از همه اینها اصیل‌تر است؛ یک واژه خیلی اصیل در فرهنگ ماست. حالا باید بگردیم و معادل آن طرفش را پیدا کنیم. اصلاً شاید در فرهنگ‌های دیگر نباشد. از نظر فلسفه تاریخ شیعه نهایت جهان دست یک منجی قرار می‌گیرد که مصلح است؛ مهدویت که اصیل‌ترین، عمیق‌ترین و مقدس‌ترین واژه فرهنگ شیعه است را به لفظ مصلح می‌شناسیم. پس مصلح برای ما خیلی قداست دارد.

واژه اصلاح‌گری جدا از مفاهیم مشروطه و آزادی و مدارا، در فرهنگ و تاریخ ما بحث بسیار اصیل و مهمی است و ریشه‌های عمیقی دارد. حالا به این دقت کنید که واژه اصلاح در فرهنگ شیعه و فرهنگ اسلامی نسبت به فرهنگ غربی ریشه‌های کهن‌تری دارد. هنگام بحث و بررسی درباره واژه‌های اصلاح و اصلاح‌گری و نهضت‌های اصلاحی و جنبش اصلاح و امثال اینها، با سه رویکرد مواجه می‌شویم: یکی رویکرد فرهنگ شیعه، یکی رویکرد فرهنگ سنی، که این دو اسلامی می‌شوند و یکی هم رویکرد فرهنگ مغرب زمین. وقتی می‌خواهیم بگوییم اصلاح چون واژه مشترک است باید این سه مفهوم را تفکیک کنیم. این که حالا تبدیل به یک بحث سیاسی شده و یک عده روزنامه‌ها آن را دست گرفته‌اند درست نیست و اصلاح از آن فضا بیرون بیاید. ما باید بحثمان را با این واژه روشن کنیم. باید بدانیم که اصلاً اصلاح‌گری یعنی چه و به چه کسی اصلاح‌گر می‌گویند؟ در چه موضعی قرار دارد و ضد آن چیست؟ فرهنگ شیعه یا فرهنگ غرب؟

نکته‌ای که جا دارد از نظر تاریخی به شما بگویم این است که: یک سری واژه‌های جدید یک‌دفعه مد می‌شوند. وقتی آدم می‌خواهد درباره آنها بحث کند مشکلی پیش می‌آید. یک عده نیروهای سیاسی این واژه‌ها را دست می‌گیرند و روی موجی سوار می‌شوند. عده دیگری هم به‌خاطر این که از این موج عقب نمانند می‌گویند ما هم هستیم. این خودش چیز بدی است. یعنی می‌شود یک شعار سیاسی یا یک «مشهور» زمان، که همه مجبور هستند خودشان را با آن وفق دهند.

مشروطه هم همین‌طور شد. اول یک روال طبیعی داشت. یک انقلاب مردمی بود، رهبرهایش مشخص بودند، خواستش هم خواسته‌های درستی بود، قانون و عدالتخانه می‌خواستند؛ اما یک موج دیگر آمد و روی این موج سوار شد و از آن طرف هم سر قصه را کج کردند و رفت داخل سفارت انگلیس! خوب این هم خراب شد؛ یعنی یک موج انگلیسی روی مشروطه و نهضت عدالتخانه آمد و برخی احزاب و انجمن‌های سری و بینادهای زیرزمینی که بعضی از آنها گروه‌های وابسته به سفارتخانه خارجی بودند، همه چیز را به نفع خودشان تمام کردند. اسنادش هم وجود دارد که چطور انقلاب مردم و یک چیز اصیل را برداشتند و بردند و ماهیت آن را عوض کردند. عده‌ای از متدینین مخالف آن شدند. عده‌ای از دلسوزها هم گفتند ما این را قبول نداریم.

شیخ فضل‌الله نوری هم گفت اصلاً من با اصلش مخالف هستم. وقتی می‌خواستند او را اعلام کنند



**سر این هم خیلی دعوا شد که مشروطه یعنی چه؟ عده‌ای می‌گفتند این از شرط عربی است و عده‌ای هم می‌گفتند از لاشارات فرانسه است. خیلی فرق داشت که ریشه آن از شرط عربی باشد یا لاشارات فرانسه.**

**واژه اصلاح‌گری جدا از مفاهیم مشروطه و آزادی و مدارا، در فرهنگ و تاریخ ما بحث بسیار اصیل و مهمی است و ریشه‌های عمیقی دارد**

پیروم خان ارمنی گفت: فضل‌الله نوری تو هستی که مشروطه حرام کردی؟ گفت: من هستم، ابدالذهر حرام است. قبل از این که برود بالای دار گفت: حرام است و آن را قبول ندارم. شیخ با اصلش مخالفت کرد چون دید از دست خارج شده است.

بنابراین وقتی یک واژه مطرح می‌شود هم افراطش خطرناک است و هم ضدیت با آن افراط.

بعضی وقت‌ها واژه‌ها و افرادی که آنها را در دست دارند، با هم مخلوط می‌شوند و عده‌ای از آن اعراض می‌کنند. ما الان راه سومی داریم و آن، این است که ببایم ریشه‌های تاریخی قضیه را بحث کنیم. ممکن است یک جاهایی به این موضوع برنخوریم، ممکن است برنخوریم. نباید در قید این باشیم که مشهورات زمان را اثبات کنیم؛ چون همین مساله خطرناک است. دنبال این باشیم که واقعا بحث را ریشه‌یابی کنیم. خوب بنابراین افراط و تفریط درباره واژه‌های مشترک همیشه وجود دارند؛ هم افراط و تفریط، هم گروه‌های سیاسی که له یا علیه آن موضع می‌گیرند.

درباره مشروطه هم همین اتفاق افتاد. برای یک بحث مفید در مورد مشروطه باید کل این نوشته‌های تاریخی را دور بزنیم. دوستان! اگر می‌خواهید تاریخ را خوب یاد بگیرید، باید کل نوشته‌های تاریخی رایج را دور بزنید. از برخی از این مشهورات که در کتب تاریخ هسته باید جدا شوید و به اصل واقعه برسید. کار خیلی مشکلی هم هست چون هیچ چیز جای خودش نیست نه خدمت جای خودش است نه خیانت نه رجال، نه وقایع، نه رهبران و نه اندیشه‌ها. باید از تمام اینها بگذریم و اصل واقعه را بحث کنیم.

#### اصلاح‌طلبی در جهان مسیحیت

اصلاح‌گری در فرهنگ غربی مترادف است با پروتستانیسم (نهضت پروتستانیسم). یک شاخه از این نهضت در ژنو بوده که کالوینیسم نام دارد یک شاخه از آن در آلمان بوده که لوتریانیسم است و یک شاخه هم در انگلستان که انقلاب پارسیان یا پروتستانیسم نامیده شده است. بنابراین پروتستانیسم سه شاخه است. شاخه آلمان،



شاخه ژنو، شاخه انگلیس. به هر سه اینها نهضت اصلاح‌گری (رفورمیسم) می‌گویند.

حدود کلیسای کاتولیک وقتی ریشه‌یابی می‌شود، خود کاتولیک در معادل‌سازی همان یونیورسال است؛ یعنی کلیسایی که می‌خواهد جهانی شود و دایره جهانی شدن دارد. پروتس اعتراض به این کلیسا است و پروتستانیسم اعتراض به این کلیسای است که می‌خواهد جهانی شود. رفورم یا رفورمیشن یا رفورمیسم که در رنسانس مطرح شد، امروز در نظر منورالفکرها و برخی از اندیشمندان ما ترجمه به اصلاح شده است. هم پروتستانیسم و هم رفورم که اوایل دوره رنسانس مطرح شده است، به اصلاح واژه قرآنی اصلاح را داریم، و یکی هم این واژه را داریم. مترجمان و مؤلفان ما چون واژه‌ای در فرهنگ فارسی نداشتیم، اصلاح را انتخاب کردند (بحث اصلاح‌گری).

بنابراین واژه اصلاح هم به خاطر قرآنی بودن آن و هم به خاطر این که معادل رفورمیسم بود، مطرح شد. حالا آنها مشابه‌سازی کردند. کلیسا را با مسجد و شیعه کشیش را با آخوند، اتلکتوال را با منورالفکر یا روشن فکر، و پادشاه - که نیست اما اگر هم بود می‌گفتند - را با ولی فقیه مشابهت دادند. تشابه‌سازی فارسی که اصلاً مناسب نیست و هیچ چیز با دیگری جور در نمی‌آید. حالا این رفورم و اصلاح‌گری که در پروتستانیسم مطرح است باز در سه شاخه می‌تواند بحث شود: تئولوژیک، الهیات و معرفت‌شناسی. شاخه معرفت‌شناسی مثل همین بحث‌های معرفت‌شناسی امروزی است. دیگری در اعتراض به جهانی شدن و زیاده‌روی کلیسا بحث می‌کند و یکی دیگر هم عقاید اجتماعی، سیاسی است که در پشت

**مشروطه اول**  
**یک روال طبیعی داشت**  
**یک انقلاب مردمی بود،**  
**رهبرهایش مشخص بودند،**  
**خواسته‌اش هم خواسته**  
**درستی بود، قانون و عدالتخانه**  
**می‌خواستند؛ اما یک موج دیگر**  
**آمد و روی این موج سوار شد**  
**و از آن طرف هم سر قصه را**  
**کج کرد و رفت داخل سفارت**  
**انگلیس!**

جنبش اعتراض و جنبش اصلاح‌گری مطرح شد. پروتستانیسم در این سه شاخه مطرح شد. حالا برای هر کدام از اینها، بحث‌های جداگانه‌ای مطرح می‌شود. یکی بحث کالون است در ژنو که یک حکومتی هم تشکیل داد. بعد لوتر را داریم که آمد با کلیسای رسمی آلمان در افتاد، شورش‌هایی برپا کرد و گفت کتاب مقدس را می‌شود ترجمه کرد، که بحث آن مفصل است. مسیحیت هم دو شاخه شد، شاخه کاتولیک و شاخه پروتستان. دقت کنید در تاریخ غرب حرکت از سلطه کلیسا به طرف سکولاریسم با حلقه واسط پروتستانیسم (اصلاح مذهبی یا اصلاح دین) انجام شده است. جمله آل احمد را به‌خاطر داشته باشید که می‌گوید: «تشیع، جایی برای لوتر بازی، باز نمی‌کند.» این فرهنگ اصلاً فرهنگ لوترپروری نیست. بنابراین دقت کنید بحث اصلاح‌گری وقتی در ترجمه غربی به ایران می‌رسد، در درجه اول می‌تواند از آن شاخه‌های رفورمیسم اوایل رنسانس سرچشمه بگیرد، دوم این که از همین نهضت پروتستانیسم که اصلاح مذهبی است ریشه بگیرد.

عده‌ای از کسانی که اصلاح‌گری را در شاخه دینی بحث می‌کنند دچار یک تناقض هستند. آن هم این است که این اصلاح موجود در فلسفه‌های مغرب‌زمین جنبه انقلابی ندارد، بلکه جنبه آرام و خزنده دارد. جنبه اصلاحات جزئی دارد. در اندیشه‌های غربی اصولاً انقلابیونشان مارکسیست‌ها بودند (با انقلاب اسلامی کار نداریم، انقلاب اسلامی فضا را از مارکسیست‌ها گرفت). مارکسیست‌ها قبل از انقلاب اسلامی دو گروه بودند. انقلابیون که معمولاً چپ‌ها بودند و لیبرال‌ها که خواهان مبارزات پارلمانی و آرام بودند. انقلاب اسلامی روی مارکسیست یک خط بطلان کشید. گفت انقلابی‌گری می‌تواند غیر مارکسیست هم باشد. اینجا یک تناقض وجود دارد. اینها می‌خواهند با فلسفه لیبرالیسم که خودش یک فلسفه انقلابی نیست و با این پروتستانیسم که اصلاً ربطی به شیعه ندارد، یک حرکتی از درون این جامعه شروع کنند و تفسیر آنها از جامعه مدنی هم این است. تفسیر غیردینی، تفسیر سکولار یا تفسیر غربی است. و اصلاح‌گری و پلورالیسم و سکولاریسم و همه چیز آن به یک مینا بازمی‌گردد. توسعه و ترقی آن هم همین است، همین یک تفسیر. این تفسیر لاقول در جناح‌های مذهبی طرفدار زیادی از هیچ‌کدام از صنف‌ها ندارد. حالا این تناقض اینجا گیر می‌کند. اگر هم بخواهند با این واژه‌ها زمینه‌های برانگیزی را فراهم کنند، این واژه‌ها توان آن را ندارند. اینها واژه‌هایی هستند که در سیر تاریخی خودشان حرکت اجتماعی آرامی دارند. فلسفه لیبرالیسم فلسفه برانگیزی نیست اصلاً نمی‌تواند باشد. آن انقلابی‌گری را هم خودشان می‌گویند نیست. پس باید اینها را کنار گذاشت و واژه اصلاح‌گری را از پروتستانیسم و رفورمیسم جدا کرد.

**اصلاح‌طلبی در جهان سنی مذهب**  
در جهان سنی، سه شخصیت هستند که این جنبش اصلاح‌گری را راه انداختند. آنجا هم یک افراط و تفریط وجود دارد. آنها یک نسبت سلفی‌گری و بازگشت به خویش و اسلام اصیل دارند که وهابیت پرچمدار آن شد و ریشه آن به ابن تیمیه و بعد هم به احمدین حنبل رسید. این یک شاخه خشک، متعصبانه، قشری و تعصبی، در جریان سلفی‌گری اهل سنت است. در مقابل، جریان دیگر در جهان اهل سنت تجدیدگراهای افراطی بودند که معمولاً یا مارکسیست شدند یا ناسیونالیست. این وسط

یک حد وسطی در جنبش اصلاح‌طلبی سنی وجود دارد که عبدالرحمان کواکبی و شیخ محمد عبده (شاگرد سیدجمال) داعیه دار آن بودند. اینها شخصیت‌های معتدلی هستند که در جهان سنی، یک نهضت اصلاح‌گرایانه بین سلفی‌گری و تجددگری راه انداختند. تا وقتی که اینها بودند چون تعادل در اندیشه‌هایشان وجود داشت خیلی مشکل ایجاد نشد؛ ولی نسل بعد از اینها این طور نبودند (چون این اصلاح‌طلب‌ها هم ممکن است چند نسل داشته باشند)، مثلا رشید رضا، یک آدم بسیار متعصب و ضد شیعه بود. مجله المنار را در سوریه چاپ کرد، که یک تاثیر خیلی تند و قشری در جنبش اصلاح برجا گذاشت و بعد هم وهابیت به وجود آمد. استاد مطهری معتقد است علت این که نهضت اصلاح‌طلبی در جهان سنی شکست خورد، همین خروج از اعتدال بود.

نهضت اصلاح‌طلبی در جهان سنی وقتی زمین خورد دو شاخه افراط و تفریط رشد کرد، یکی شاخه قشری وهابیت و دیگری شاخه ناسیونالیست و مارکسیست در جهان عرب که یکی از آنها همان حزب بعث است.

حزب بعث سوریه و عراق، دقیقا در اثر همین افراط و تفریط به وجود آمد. یا مثلا جمال عبدالناصر در مصر و خیلی از حرکت‌های دیگری که در این کشورها بوده است. بنابراین شکست جریان اصلاح‌گری در جهان اهل سنت برای اینها یک فاجعه شد که از حرکت اصلاحی محرومشان کرد.

**اصلاح‌طلبی در شیعه؛ دیدگاه استاد مطهری**  
و اما واژه اصلاح در شیعه؛ استاد مطهری در صفحه ۹۵ کتاب نهضت‌های صد ساله می‌گویند: «نهضت را اصلاح طلب آغاز می‌کند نه فرصت طلب. همچنین آن را اصلاح طلب مومن به اهداف نهضت می‌تواند ادامه دهد، نه فرصت‌طلب که در پی منافع خویش است.» اصولا از دیدگاه استاد مطهری، اصلاح یا توجه به مفهوم قرآنی آن، یعنی سامان دادن و سامان بخشیدن و در مقابل افساد است. بنابراین هر چیزی که بتواند جلوی فساد را بگیرد و افساد را کم کند، اصلاح خوانده می‌شود. این خودش مفهوم گسترده‌ای دارد. اینها از واژه‌های زوج قرآنی هستند؛ مثل توحید و شرک، خیر و شر و اتحاد و اختلاف. اصلاح و افساد دو واژه متضاد هستند که هر جا یکی بیاید دیگری کنار می‌رود. اصلاح‌گری در شیعه از فرد شروع می‌شود و به خانواده و بعد به جامعه می‌رسد. ما امر اصلاح را از ذات‌البین داریم تا اصلاح جامعه.

از نظر ما، بزرگترین اصلاح‌گران در جامعه انبیا هستند و از نظر فلسفه تاریخ شیعه، مهدی موعود (عج) هم، یک مصلح و یک منجی بزرگ است. اصلا تشیع میان دو اصلاح بزرگ قرار دارد. اول تاریخ تشیع با انبیا، پیامبر، ولایت‌نامه و همه اصلاح‌گران شروع می‌شود و همه کار با مصلحان است. شیعه اصلا میان دو اصلاح قرار دارد. هرچه که از صدر اسلام دور شویم، به مهلوت نزدیک می‌شویم؛ یعنی فاصله ما همیشه با اصلاح و البته با عدل و عدالت مساوی است.

البته اینجا یک خطر جدی وجود دارد و آن، خطا باریک و مساله نفاق است. منافقین می‌گویند ما نیز اصلاح‌گریم. سوره بقره را ببینید. می‌گویند ما مصلح هستیم در صورتی که مصلح نیستند. آنها مفسد هستند. استاد مطهری می‌گوید: «در جامعه ما اصلاح‌گری یک‌وقت به افراط می‌افتد و زمانی می‌شود که ما می‌خواهیم همه چیز را با اصلاح اجتماعی بسنجیم. هر خدمتی راه اصلی را می‌خواهیم با اصلاح اجتماعی بسنجیم.»

این یک هشدار بسیار جالب و برای جامعه ما خوب است. اصولا اصلاح یکی از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است، هر اصلاحی چون در مقابل افساد است یکی از زیرمجموعه‌های امر به معروف و نهی از منکر است. ولی هر امر به معروف و نهی از منکر اصلاح نیست. در جامعه شیعه می‌توانیم یک نسبت طولی در رابطه با اصلاح برقرار کنیم. ما در جامعه هم صالح داریم، هم مصلح داریم. تا کسی صالح نباشد نمی‌تواند مصلح شود؛ کسی که خودش را درست نکرده، نمی‌تواند بر نفس خودش غلبه کند و نمی‌تواند از منافع خودش صرف نظر کند هرگز نمی‌تواند مصلح شود؛ چرا که اول باید خودش صالح شود.

از طرفی یک نفر ممکن است بتواند صالح شود ولی این توان را در خود نمی‌بیند که مصلح شود. شما در محله‌ها و شهرهایتان آدم‌های صالحی می‌بینید که واقعا نمی‌توانند مصلح شوند. آدم‌های خوبی هستند آدم‌هایی که در حد فردی و خانوادگی و محله‌ای می‌توانند اصلاح داشته باشند. اصلاحات کوتاه. خودشان هم آدم‌های پاک و درستکار سالمی هستند. آنها مانند چراغ‌هایی هستند که در کشور ما از این عرفا و شخصیت‌های دینی زیاد پیدا می‌شوند. آدم‌های خوبی داریم که مصلح نیستند و کار اجتماعی - سیاسی نمی‌کنند ولی خودشان ارزش دارند. ما نمی‌گوییم هر کس مصلح انقلابی نیست، کنار بگذاریدش. اینها خودشان ارزش دارند، یعنی خود صالحان در جامعه ارزش دارند باید بگردیم این صالحان را پیدا کنیم. اینها آدم‌هایی هستند که می‌توانند دست‌کم مساله خودشان را حل کنند. هر چند آدمی که صالح شد آخر مصلح هم می‌شود. مثل مرحوم شیخ انصاری و مرحوم شیخ عباس قمی و بسیاری دیگر از این بزرگان، که هم صالح و هم مصلح هستند و کارشان اصلاح‌گری است.

از طرف دیگر، کسانی هستند که نمی‌توانند مصلح سیاسی شوند اما مصلح اجتماعی هستند و خدمات اجتماعی می‌کنند؛ مثل آیت‌الله البروجردی. از دید استاد مطهری ایشان یک مصلح اجتماعی هستند. مرحله آخر هم مصلح سیاسی است. آن کسی که هر سه اینها را در حد عالی و کامل دارد، امام معصوم است. همه چیز را با هم دارد. امام خیینی (ره) را هم که نگاه می‌کنیم، در حد بشر غیر معصوم صالح هستند مصلح اجتماعی و مصلح سیاسی هم هستند. پس این در فرهنگ شیعه هست یک شیعه نمی‌تواند اصلاح‌گر نباشد. اگر نباشد افساد کرده است.

**تقسیم‌بندی نهضت‌های اصلاح‌طلبی در تاریخ سیاسی اسلام و ایران**  
و اما نهضت‌های اصلاح‌طلبی چند نوع هستند (اینها را در تاریخ برش می‌زنیم).

یک نهضت‌هایی که داعیه اصلاح دارند جهت آنها هم اصلاح است؛ مثل قیام علوین، قیام‌هایی که در طول تاریخ علیه بنی‌عباس و بنی‌امیه انجام شد و خیلی نهضت‌های دیگر مثل نهضت سربلاران، که ادعای اصلاح داشت و جهت آن هم اصلاح بود. در مقابل آن نهضت‌هایی هم هستند که داعیه اصلاح‌گری دارند ولی واقعا مفسد هستند. مثل قیام بابک خرم‌دین، افشین، مازیار و ملی‌گراهایی که از نهضت شعوبیه بیرون آمدند. آنها مدعی اصلاح بودند ولی جهت‌گیری آنها از اول مفسد بوده است. نوع سومی هم وجود دارد که داعیه اصلاح دارد جهت هم اصلاحی است و لیکن افساد می‌شود. در نوع دوم واقعا اصلاح نیست افساد است؛ ولی

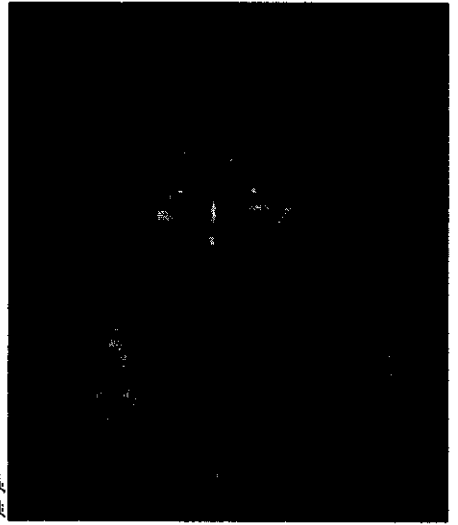
**اصلاح‌گری در فرهنگ غربی مترادف است با پروتستانیسم و نهضت پروتستانیسم سه شاخه است: شاخه آلمان، شاخه ژنو، شاخه انگلیس. به هر سه اینها نهضت رفورمیسم می‌گویند**

**در تاریخ غرب حرکت از سلطه کلیسا به طرف سکولاریسم با حلقه واسطه پروتستانیسم (اصلاح مذهبی یا اصلاح دین) انجام شده است**

**بزرگترین اصلاح‌گران در جامعه انبیا هستند و از نظر فلسفه تاریخ شیعه مهدی موعود (عج) هم یک مصلح و یک منجی بزرگ است**



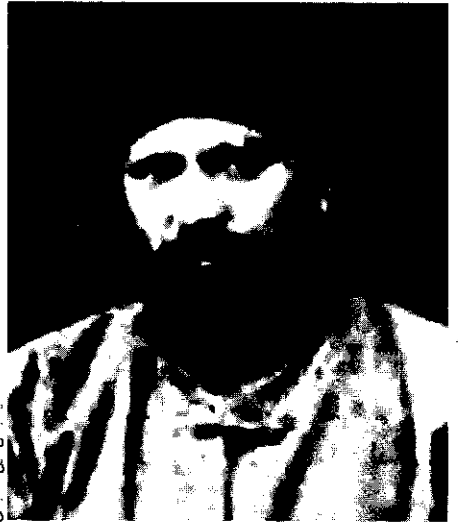




امیرکبیر



میرزا رضا کرمانی



سید جمال‌الدین اسفزاری



جمال‌الدین اسفزاری

در نوع سوم هدف اولیه اصلاح‌گری هسته است اما کم کم افساد می‌شود. مانند نهضت شعوبیه که بیشتر به نوع سوم می‌خورد. از نظر جنبش اصلاحی باز یک برش دیگر می‌زنیم و آن این‌که جنبش‌های اصلاحی می‌توانند صرفاً فکری، یا صرفاً اجتماعی، و یا فکری - اجتماعی باشند. نمونه‌ای از جنبش اصلاح فکری کارهای امام محمد غزالی است. زمانی که یونانی‌مآبی در فرهنگ اسلامی رشد کرد، امام محمد غزالی کتاب احیای علوم دین را نوشت. که یک حرکت اصلاحی بود در جهت یونانی‌زدایی از فرهنگ اسلامی. مکتب تفکیک می‌گوید: در مقابل این ناخالصی‌هایی که از فلسفه و غیره وارد متون اسلامی شده و در کنار وحی آمده، باید یک خلوصی داشته باشیم. این هم شاید به‌نحوی یک اصلاح فکری است. یا حرکت مرحوم آقا باقر وحید بهبهانی در مقابل اخباری‌ها، یعنی احیای مکتب اصولی و اجتهاد در مقابل اخباری‌گری خودش یک حرکت اصلاح فکری در ۲۰۰ سال قبل بود. منتهی حرکت‌های فکری، سرانجام بازتاب اجتماعی هم خواهند داشت. بعضی از جنبش‌ها جنبه‌های اجتماعی و اصلاح اجتماعی آنها قوی‌تر است. مثل جنبش سربداران و اینگونه حرکت‌هایی که در تاریخ بوده. یعنی از سربداران کمتر حرکت فکری سراغ داریم.

در بعضی از جنبش‌های دیگر جنبه فکری - اجتماعی تقریباً با هم جلو رفته‌اند، مثل حرکت اخوان‌الصفا در بصره (قرن سوم و چهارم) که اینها پنجاه و یک رساله در علوم مختلف چاپ کردند، ولی داعیه اصلاح اجتماعی هم داشتند. هم آدم‌های سیاسی بودند و هم آدم‌های فکری، هم روی علوم مختلف بحث کردند اعم از زمین‌شناسی، معن‌شناسی، سیاست، دین و... هم خودشان اصلاح‌گری اجتماعی می‌کردند. حرکت اصلاح‌گری آنها خیلی پیچیده و مخفی و دقیق و حزبی بوده است. برای همین هم عده‌ای می‌گویند اخوان‌الصفا اصلاً همان اسماعیلیه بوده است؛ ولی در این اختلاف وجود دارد. حرکت سیاسی اصلاحی اینها این‌طور بوده که می‌گویند وقتی حکیم اخوان‌الصفا وارد یک شهر می‌شد، مثل یک حکیم بود که می‌دید همه اهل شهر مریض هستند، و هیچ‌کس هم از بیماری خودش خبر ندارد. حالا ببینید که چگونه باید حرکت اصلاحی در جامعه کرد، این حرکت اخوان‌الصفا است. این حکیم آگاه می‌بیند اگر اعلام کند ای مردم همه شما مریض هستید یا شورش می‌کنند و او را می‌کشند و یا می‌گویند تو دیوانه هستی. پس باید بیاید یکی از مردم باهوش و فرزانه این شهر را انتخاب کند و به او بگوید من حکیم هستم، این هم نشانه‌های بیماری این مردم است. خود تو هم بیمار هستی و البته راه علاج آن هم این است که این دارو را بخوری تا خوب شوی. خوب این نفر را درست می‌کند، بعد می‌گوید حالا برو و یک نفر دیگر را بیاور. آن یک نفر می‌رود شخص دیگری را می‌آورد و همان کار را در مورد او انجام می‌دهند. وقتی که این دو نفر اصلاح شدند، می‌روند و دو نفر دیگر را می‌آورند، تا چهار نفر می‌شوند. حکیم اخوان‌الصفا همین‌طور تصاعدی در سیاست اصلاح می‌کند. حرکت اینها به همین صورت بوده است.

پس هم اصلاح‌گر اجتماعی و هم اصلاح‌گر فکری وجود دارد و هم تلفیق بین این دو. انقلاب اسلامی تقریباً همین‌طور است. حرکت اصلاح‌گری را در هر دو جنبه داشته است. یک ملاک هم ارتجاعی و پیشرو بودن است. ما یک حرکت‌های اصلاحی داریم که ارتجاعی هستند مثل اخباری‌گری، مثل وهابیت، مثل سلفی‌گری، مثل اشعریت اینها حرکت ارتجاعی هستند. حرکت اصلاحی است ولی ارتجاعی. حرکت‌های پیش‌رو هم داریم. که این هم باز یک ملاک است.

**حرکت اصلاح طلبی شعوبیه و انحراف در آن**  
شعوبیه چه بوده است؟ زمانی که بنی‌امیه روی کار بود، آنها حرکتشان یک حرکت عربی‌گرایی خیلی تند بود و به بقیه ملل تهاجر می‌کردند. می‌گفتند ما عرب هستیم، حالا این عرب چه شرافتی داشته معلوم نبود. به هر حال بقیه را تحقیر می‌کردند و می‌گفتند شما عجم هستید. یعنی گنگ و لال هستید. آنها هم خودشان سنت‌های اشرافیت را داشتند و هم سنن جاهلیت را به‌نام اسلام زنده می‌کردند. طبیعی بود که یک گروهی از این تازه مسلمان‌ها مثل ایرانی‌ها (که فرهنگشان خیلی بالا بود) از این تحقیرها ناراحت می‌شدند. پس جنبشی به‌نام اهل تسویه درست کردند و گفتند در اسلام برتری نژادی ندارد، عرب و عجم یکی است و همه مساوی هستیم. خود این شعار، یک شعار اصلاح‌طلبانه بود و درست هم بود. بسیاری از توده‌های مسلمان غیرعرب و حتی عرب به خصوص موالی به این شعار پیوستند. موالی، ایرانی‌هایی بودند که اسیر شده و بیشتر در بصره و عراق بودند. در

سال ۶۶ هجری، وقتی مختار می‌خواست در مورد خونخواهی ابا عبد الله قیام کند، از همین موالی ۲۰ هزار نفر را انتخاب کرد. موالی از تعصبات اعراب خیلی ناراحت شده بودند و به مختار دل دادند. شما همین الان هم اگر عراق بروید مانند قهوه‌خانه‌های ما که عکس رستم و سهراب و... دارد عکس مختار را زده‌اند. در شهرهای نجف و کربلا و... مختار خیلی برای عراقی‌ها عظمت دارد. موالی در دهه‌های بعد گروه گروه به شعوویه پیوستند (اهل تسویه) حرفشان هم درست بود. می‌گفتند هیچ برتری نژادی در اسلام وجود ندارد. اینها هم داعیه اصلاح داشتند و هم جهت اصلاح. اما افساد در این نهضت چگونه درست شد؟ آمدند یک تفسیر انحرافی از این آیه کردند و گفتند قرآن کریم می‌فرماید: «و جعلناکم شعوبا و قبایلا لتعارفوا» گفتند این شعوب مربوط به ما می‌شود ما ایرانی‌ها شعب هستیم. ملت بزرگ هستیم. شما عرب‌ها قبیله هستید. تقدم شعوب بر قبائل نشان‌دهنده تقدم ما بر شماست. اول می‌گفتند مساوات حالا آن را برعکس کردند. به خاطر همین «اهل تفضیل» شدند چون یک حرکت انحرافی در آن انجام شد. کم کم از همین اصلاح‌طلب‌های افراطی در آن نفوذ کردند و گفتند ما با هر چه جنس و رنگ عربی و عرب دارد مخالف هستیم. از جمله خود اسلام. نکته جالب آن همین است. نفوذی در آن پیدا شد. حرف در اول درست بود، جهت هم درست بود اما افراط شد. حالا ما اینجا یک مقطع مهم دیگری داریم. و آن ابومسلم خراسانی است. ابومسلم خراسانی بین بنی‌امیه و بنی‌عباس است. می‌گفت من در دولت عباسی هستم. دقت کنید ما می‌گوییم حکومت بنی‌امیه، دولت بنی‌عباس، پس بنی‌عباس دولت است. دولت یعنی دست به‌دست شدن. در دولت بنی‌عباس ایرانی‌ها خیلی نفوذ کردند، در اثر همین جنبش شعوویه است که نفوذ آنها زیاد شد. با خود ابومسلم کار نداریم، منتهی پشت سر ابومسلم یک جنبش‌هایی هم شد. بیشتر هم در منطقه شمال ایران (مازندران) افشین، مازیار، به‌آفرین، سنبلاد... همه آنها هم کشته شدند چون اینها یک حرکت به‌قول خودشان اصلاح‌طلبی شعوویه غیر دینی را شروع کردند. می‌گفتند خلافت حق ما ایرانی‌هاست و ما قبول نداریم یک مشت عرب وحشی بیایند به قوم کوروش و داریوش حکومت کنند. البته خود اسلام را هم قبول نداشتند. با یک نوع حرکت زرتشتی‌گری آمدند و مقابل اینها ایستادند. حالا اینجا دو اتفاق افتاده است. یعنی روح شعائر عدالت‌طلبی دینی که در حرکت اول شعوویه و در اهل تسویه بود، تبدیل به یک حرکت نژادپرستانه افراطی شد به نام اهل تفضیل در نتیجه توده‌های مسلمانی که به این دل داده بودند از آن جدا شدند. نکته مهم این است که وقتی روح اسلامی از حرکت اصلاحی جدا شد، مسلمان‌هایی که به آن دل داده بودند از آن بیرون آمدند و افشین و مازیار و... تنها ماندند و کشته شدند.

البته خروج ایرانیان متدین از اینها هم یک نکته مهم در جریان ملی‌گرایی ایران است. نتیجه آن انحرافات این شد که حکومت عباسی وقتی می‌خواست مخالفان خود را از بین ببرد، می‌گفت شعوویه هستند. چون شعوویه به الحاد و کفر رسید. یعنی حرکت شعوویه یک حرکت کفرآمیز شد. این باعث شد حرکت‌های اصلاح‌طلبی دیگر را هم سرکوب کنند. و اینجا خود علویین خیلی گیر افتادند. نهضت‌های علوی که دیگر شعوویه نبودند. اینها باید اول خط خود را از شعوویه جدا می‌کردند بعد اصلاح‌گری را آغاز

می‌کردند. مانند دوره ما که می‌خواهیم بگوییم آزادی و آزادی حق یک جامعه است. ولی وقتی لیبرال‌ها مظهر آزادی می‌شوند، ما باید مدت‌ها صحبت کنیم و خودمان را از لیبرال‌ها جدا کنیم. یا وقتی می‌گوییم عدالت مارکسیست‌ها هم می‌گفتند عدالت. بنابراین باید ساعت‌ها توضیح دهیم که عدالت ما، عدالت مارکسیستی نیست. اینها هم همین‌طور شدند.

شعوویه می‌تواند یک حرکت ملی‌گرایی در تاریخ ایران محسوب شود. شاید شعوویه یک حرکت ملی‌گرایی سنتی برای ایرانی‌هاست که بعد مخلوط شد؛ ولی افراط در شعار ملیت و خروج روح دینی در حرکت شعوویه جدا شدن ایرانی‌ها را در پی داشت. این خودش یک درس تاریخی برای ماست که اگر حرکت اصلاح درست باشد، جهت آن هم درست باشد ولی کم کم افساد وارد آن شود و روح اسلامی از آن خارج شود، این سه خصلت در آن پیش می‌آید: سرکوب خواهد شد مردم از اطراف آن پراکنده می‌شوند (چون به آن دل نمی‌دهند) و بعد هم حرکت‌های دیگر را خراب می‌کند. یعنی وقتی یک نهضت اجتماعی یک حرکت درست سیاسی خراب می‌شود، تنها خودش را از بین نمی‌برد؛ تا مدت‌ها حرکت اصلاحی دیگر را هم سرکوب می‌کند. مثل مشروطه که در مشروطه حرفه حرف درستی بود. همه پشت سر علما قیام کردند و گفتند ظلم بد است و عدالت‌خانه می‌خواهیم، اما شهادت و اعنام شیخ فضل الله چه بود؟ این باعث شد تا مدت‌ها روحانیت طرف جنبش نروند. شکست مشروطه یک شکست عدلی نبود کل علما و حوزه‌های دینی را از این خط کنار کشید. می‌گفتند نهضت انجام نمی‌دهیم، فریب می‌خوریم. خیلی طول کشید تا این ذهنیت از روحانیت دور شد. حرکت اصلاح‌طلبی می‌تواند درست باشد به شرطی که بتوانید خوب هدایتش کنید. تضمین نیست که شما حرکت را شروع کنید و تا آخر دست شما باشد، بلکه ممکن است کم‌کم فرصت‌طلب‌ها در آن رخنه کنند. همان چیزی که استاد مطهری می‌گوید:

«حرکت را اصلاح‌طلب شروع می‌کند ولی فرصت‌طلب دست می‌گیرد.»

رسوخ و بسط اندیشه اصلاح‌طلبی و آفات آن  
مصلحی موفق است که بتواند این چهار اصل را عملی کند:

۱. افکار و اندیشه‌ها را متوجه اسلام راستین کند و از خرافه‌ها دور کند.
۲. به زندگی عمومی مردم از نظر تغذیه، مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش سامان دهد چراکه اصلاح‌گری یعنی سامان بخشیدن.
۳. روابط انسانی انسان‌ها را براساس اخوت و برادری و عدالت بنا کند.
۴. زیرساخت جامعه را براساس الگوی یک جامعه الهی قرار دهد.

حالا آفات نهضت‌های اصلاحی - که در طول تاریخ ایران و در دنیای اسلام هم می‌بینیم - چیست؟ اولین آفت نهضت‌های اصلاح‌طلبی نفوذ اندیشه‌های بیگانه است. در تاریخ اسلام نفوذ افکار بیگانگان یا از طریق دشمنان، (مجوسیان، اسرانیلیات و مانویات) پیش آمد یا از طریق دوستان و پیروان نادان استاد مطهری (ره) در صفحه ۸۸ نهضت‌های اسلامی می‌گویند:

**هر اصلاحی چون در مقابل افساد است یکی از زیرمجموعه‌های امر به معروف و نهی از منکر است**

**ما نمی‌گوییم هر کس مصلح انقلابی نیست، کنار بگذاریدش صالحان در جامعه ارزش دارند**

**آدمی که صالح شد آخر مصلح هم می‌شود. مثل مرحوم شیخ انصاری و مرحوم شیخ عباس قمی**

**کسانی هستند که نمی‌توانند مصلح سیاسی شوند، اما مصلح اجتماعی هستند و خدمات اجتماعی می‌کنند؛ مثل آیت الله بروجردی**

## اصلاح و افساد و درجه بندی آن عبارت است از: صالح، مصلح، مقابل اجتماعی، مفسد اجتماعی و مفسد سیاسی

نهضت‌های اصلاح طلبی چند نوع هستند یک نهضت‌هایی که داعیه اصلاح دارند، جهت آنها هم اصلاح است؛ مثل قیام علویین، قیام‌هایی که در طول تاریخ علیه بنی عباس و بنی امیه انجام شد

نهضت‌هایی هم هستند که داعیه اصلاح‌گری دارند، ولی واقعا مفسد هستند. مثل قیام بابک خرم‌دین، افشین، مازیار و ملی‌گراهایی که از نهضت شعوبیه بیرون آمدند

«گاهی پیروان خود مکتب به علت ناآشنایی درست با مکتب، مجنوب یک سری نظریات و اندیشه‌های بیگانه می‌شوند و آگاهانه و ناآگاهانه آن نظریات را رنگ می‌دهند و عرضه می‌کنند. نمونه این جهت در جریان قرون اولیه اسلامی دیده شد که مثلا مجنوب شدگان به فلسفه یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوف هندی نظریات و اندیشه‌هایی به‌عنوان خدمت و نه به قصد خیانت وارد اندیشه اسلامی کردند.»

راه مقابله با این آفت نیز نقد علمی است؛ یعنی تفکیک آن اندیشه‌های که در جنبش اصلاح وارد شده است. دومین چیزی که استاد معتقد است راه مقابله با این آفت است آن است که باید مکتب و دین در همه زمینه‌ها عرضه شود. یعنی دین این‌طور نیست که اگر در یک زمینه‌ای مطرح نشود، خلا باشد و کسی حرف نزنند. در همان زمینه‌ای که حرفی نمی‌زند و نظری نمی‌دهد دیگران می‌آیند و جای آن را پر می‌کنند. این خودش رسوخ در یک نهضت است. بنابراین ایشان معتقدند روحانیت ما امروز باید در برابر دوره قدیم کار کند. اکنون که بیست سال از شهادت ایشان می‌گذرد، پس در واقع باید یگویم روحانیت حالا باید صدبرابر دوره قدیم کار کند و این خلاها را پر کند.

دومین آفتی که نهضت اصلاح‌طلبی دارد، تجددطلبی افراطی است. که خود این تجددگرایی افراطی مخصوصا از دوره مشروطه به بعد خطری بزرگ برای تمام نهضت‌های اسلامی دوره اخیر ایران بوده است، چه نهضت نفت، چه نهضت مشروطه، چه انقلاب اسلامی، فرقی نمی‌کند. ما در عالمی هستیم که، دوره مدرنیسم است. و این می‌خواهد جهانی شود و همه چیز را غربی کند. همه غربی فکر کنند، و همه نسبت‌ها باید غربی شود و در تراز با غرب سنجیده شود، و گرنه باطل است. مدرنیته چون یک خصلت بلعندگی دارد و می‌خواهد همه‌جا را تسخیر کند بنابراین همه دنیا باید دنیای غربی باشد. البته مدام مسائل جدیدی که در ارتباط و تعامل با جهان برای ما پیش می‌آید عکس‌العمل‌های متفاوتی را در پی دارد؛ عده‌ای می‌گویند ما با مشکلات کاری نداریم، یعنی یک تفکر عوامانه‌ای پیش می‌گیرند که به ما ربطی ندارد؛ خودشان را کنار می‌کشند. در زندگی شخصی، متدین هستند، ولی در زندگی جمعی، غربی و هم‌رنگ جماعت هستند. این یک نوع عوام زدگی است.

یک گروه دیگر می‌گویند ما اجتهاد را آزاد می‌کنیم. واژه‌های نوینی که می‌آیند، برای این که از این نو بودن عقب نمانند، داخل آن می‌شوند. یعنی اینجا می‌آیند روح حاکم بر زمان را می‌گیرند و اسلام را بر آن اساس تفسیر می‌کنند. یعنی اجتهاد آزاد. ما یک مقوله دینی کردن عصر داریم و یک مقوله عصری کردن دین. درواقع اینها عصری کردن دین را انجام می‌دهند. یعنی دین را براساس مقتضیات عصر می‌سنجند. این یک افراط است.

استاد مطهری می‌گویند که به هر حال تجددگرایی افراطی در حقیقت عبارت است از آراستن اسلام به آنچه از اسلام نیست و پیراستن آن از آنچه از اسلام هست به منظور رنگ زمان زدن و یاب طبع زمان نمودن. این آفت بزرگی برای نهضت است و وظیفه رهبر نهضت است که جلوی آن را بگیرد. سومین آفتی که نهضت‌های اصلاحی را تهدید می‌کند ناتمام گذاشتن خود نهضت است. معمولا در

نهضت‌های سیاسی شیعه، حرکت‌های اولیه همین‌طور است. از طرف علما آغاز می‌شود و خیلی هم به آن دل می‌دهند؛ ولی به محض این که پیروز می‌شوند، خودشان کنار می‌کشند. مشروطه تقریبا همین‌طور شد. نهضت نفت هم به همین ترتیب ناتمام ماند. این سیر تاریخی برآمدن‌ها و افتادن‌ها ادامه داشت تا سررشته مسائل، به نظام اسلامی منجر شد.

چهارمین آفت همان رخنه فرصت‌طلبان است و پنجمین آن بسیار مهم است. ابهام طرح‌های آینده. وقتی که رهبران یک نهضت (نهضت‌های اصلاحی) نتوانند طرح‌ها و چشم‌انداز آینده‌شان را درست ترسیم کنند، نهضت را عملا عقیم می‌گذارند. رهبران نهضت باید بتوانند دهه‌های بعد از نهضت را ترسیم کنند. همین موضوع الان در جامعه ما یک نکته است که حرکت اصلاح‌طلبی انقلاب اسلامی و حرکت اصیل آن در طرح‌های آینده چیست؟ این خودش یک مهندسی اجتماعی می‌طلبد و اگر این طرح‌ها ارائه نشوند و روشن نباشند باعث می‌شود که طرح‌های غیردرست و غیراصیل، برای آینده انقلاب برنامه‌ریزی کنند و جهت انقلاب را عوض کنند و این خطر بزرگی است. یعنی طراحی آینده حرکت انقلابی و نهضت اصلاحی خودش چیز مهمی است. آن چیزی که درست است، در وصیت‌نامه سیاسی امام و کلام رهبری در طرح‌های آینده نهضت مطرح شده است و آن بحث رسیدن به تمدن اسلامی و شکوفایی دوباره تمدن اسلامی در همه کشورهای اسلامی است. در وصیت‌نامه امام آمده که باید به طرف جمهوری‌های مستقل اسلامی و آزاد حرکت بکنیم. حرکتی هم که در کشورهای اسلامی برای رسیدن به آن باید تلاش شود، حرکت نهایی به طرف تمدن اسلامی است. حالا ببینید این واژه‌ها، واژه جامعه مدنی، واژه اصلاح‌گری، مدارا و همه این واژه‌ها اگر ذیل این تمدن اسلامی قرار بگیرند کاملا پذیرفته شده هستند و ما را یک گام به طرح آینده نزدیک می‌کنند؛ ولی اگر ذیل تاریخ غربی قرار گیرند، همان چیزی می‌شود که در مشروطه شد، یعنی هویت ما را کنار گذاشت و فقط مفهوم جدید را گرفته هیچ نقادی و اجتهاد و انتخابی هم نکرد.

آنها یعنی فزایی و دیگران در مقابل فلسفه یونان، تسلیم فلسفه غرب نشدند، تسلیم نظریه یونانی‌ها نشدند؛ اجتهاد کردند، انتخاب کردند، و نقد کردند. یعنی فرهنگ یونانی را اجتهاد، انتخاب و نقد کردند در صورتی که ما الان می‌بینیم برخی از اینها در مقابل فرهنگ غرب نه اجتهاد و نه انتخاب و نه نقد می‌کنند. این خودش یک ضرر است. پس خطا اصلاح‌گری در ترسیم آینده این است که ذیل تمدن اسلامی قرار بگیرد، رشد آتی جامعه ما را نشان می‌دهد و اگر در ذیل تاریخ غربی قرار بگیرد هر آن چیزی که بعد از مشروطه پیش آمده می‌شود و جهت را به ضد خودش تبدیل می‌کند.

وقایع اخیر، حداقل این نکته را در برداشته که ما تا حدودی به سمت این می‌رویم که این واژه‌های اصلاح‌طلبی را شفاف کنیم. البته همان‌طور که اول صحبت‌ها اشاره کردم، اگر از آن افراط و تکیه کردن بر مشهورات زمانه، یک مقدار جدا شویم و از آن مخالفت و لجبازی هم جدا شویم، می‌توانیم صورت مساله خوبی ترسیم کنیم و جواب واقع‌بینانه‌تر و عالمانه‌تری هم بدهیم.